

ت ساعت چهار بار نواخت امروز روز اول دی ماه است این را فصل بهاری را می نامند
می آید من به جفت گیری گلهای اندیشم به غنچه های با ساقه های لطیف هم درین زمان
منت گیری گلهای اندیشم در آستانه فصل سرد در محراب عرایق آن ها را جمع کرده اند
کسی گای رود استیلا
بویخت چیزی به جز تصور معصوم
ن آمد ستاره های عزیزت
های رسولان سر شکست
است از عشق، عشق، عشق من این
پری زده هایش آفتاب به دنیا آمد
ن کردند! چرا نوازش را به حیب
ماه نواخت و با نوازش از رویدن آواز
ت بجز حرف های ناگفته من
جشکان یعنی: بچار، بچار
را آغاز قلب روزی دان
آسمان پشت پنجره خون
لامه آتیا نوزهر گز آن
اب سرانجام در یک زمان
مان بیاروی به ویرانج
ح می بارد شاید حقیقت آن رود دست جوان ببرد، آن در دست
عالم آسمان پشت پنجره همچنان در شد و تیش نواز که است با عمل سینه ساقه های سبک بار شکوه

